

مهندسان کشاورزی!

دیوث سیاسی واژه ای است که بنام آیت الله جوادی آملی و بمنظور تبیین زشتی ماهیت عمل نفوذی های سیاسی در ادبیات سیاسی ایران باب شد و ظاهراً آیت الله چاره ای نداشتند تا برای بیان میزان قبح این رفتار متوسل به چنان واژه ای شوند. در این مقاله نیز به روش آیت الله جوادی آملی بناچار و بمنظور تبیین دقیق و بهتر مطلب از چند واژه محاوره و نسبتاً سخیف استفاده شده است. گریزی از این واقعیت نیست که برخی واژه های ولو نامتعارف چنانچه در جایگاه صحیح و بجائی قرار گیرند بهتر و بیشتر می توانند حق مطلب را ادا کنند. با پوزش مطلب را با نگاه کارشناسانه بخوانید!

رنج نامه منتشر شده یک دختر خانم تایلندی بنام «کیت» از سفر توریستی اش به ایران هر چند حاکی از به باد دادن سرمایه و شناسه شاخص میهمان نوازی تاریخی ایرانیانی است که پس از سالها قلندری و اشتهار مردانش به عیاری و جوانمردی اینک کارش بجائی رسیده که خصوصی ترین اعضا و جوارح یک زن میهمان در ایران مورد دست درازی هورنیک مشتی مردان هوس باز و نظرباز و شهوت ران و در عین حال ناتوان قرار می گیرد.

اما این همه ماجرا نیست و روی دیگر سکه حکایت از سندرومی نزد بخش بزرگی از مردان در ایران دارد که طی آن در تمنای سکس و ناتوانی جنسی، بینوایانه تقاص عجز جنسی خود را از طریق سادیسم سکشوال و سکس هیستریک کلامی با جنس مخالف «جلق درمانی» می کنند و از این طریق اطفای لهیب شعله های شهوت جنسی خود را با خود ارضائی ذهنی التیام می دهند.

به گفته «کیت» نخستین بار در متروی تهران حس کردم کسی انگشتش را به پشت من میزند. مترو چندان شلوغ نبود و من سعی کردم فاصله بگیرم. البته هنوز مطمئن نیستم که از عمد بود یا تصادفی چون سرعت قطار مدام کم و زیاد میشد ... موقع برگشت دنبال تاکسی می گشتم . متاسفانه راننده تاکسی که شماره تلفنش را داشتم نمیتوانست انگلیسی صحبت کند. مردی را در خیابان دیدم و از او خواستم پشت تلفن به راننده بگویم من کجا هستم. او چیزی به فارسی گفت و تلفن را قطع کرد و دوستانه به من گفت که من را پیش راننده می برد. و من هم بشکل احمقانه ای حرفش را باور و به او اعتماد کردم و بر صندلی جلوی ماشین نشستم بعد از مدت کوتاهی شروع کرد به من عزیزم گفتن و قصد داشت دستش رو روی پای من بگذارد که من با اصرار گفتم نه و

سرش داد زدم. ماشین در حرکت بود و او نمی‌گذاشت پیاده شوم. وقتی در ترافیک متوقف شد در را باز کردم که پیاده شوم، اما عصبانی شد و بزور دست من را گرفت و می‌خواست بین دوپایش بگذارد ... در متروی تهران دنبال مسیر قطارها می‌گشتم که مردی به سرعت به سمت من آمد و باسنم را در دست گرفت و سریعاً در بین جمعیت ناپدید شد ... اتفاق چهارم وقتی می‌خواستم از میدان آزادی به برج میلاد تاکسی بگیرم بود. وقتی که با راننده راجع به قیمت چانه می‌زدم، راننده‌ای دیگر آمد و ساک من را برداشت و گفت من را به مقصد می‌برد. من هم دنبال ساکم راه افتادم. مرد اول خیلی عصبانی شد و به سمت مرد دوم آمد و با هم شروع کردند به داد و بیداد و دعوا کردن. من ساکم را برداشتم و از ماشین پیاده شدم و از هر دوی آن‌ها فاصله گرفتم. رهگذری دیگر به من گفت که باید تاکسی از آژانس یا تاکسیرانی رسمی بگیرم که خیلی هم از آنجا دور نیست و من را به سمت آژانس می‌برد. من خیلی از لطفش خوشحال و ممنون بودم تا اینکه دیدم او هم با من سوار تاکسی شد و کنار من نشست! من هرچه گفتم نه کسی گوشش بدهکار نبود! آن مرد عکس‌هایی که روی موبایلش از ساحل و دریا و بطریهای ویسکی و ودکا داشت به من نشان می‌داد و به من و خودش اشاره می‌کرد. من سرم را به علامت نه تکان دادم بعد از مدتی روی گوشی‌اش نوشت سکس و به من نشان داد. من گفتم نه ... مرد کلمه سکس را پاک کرد و نوشت عشق. من چیزی نگفتم و سرم را به سمت دیگر برگرداندم. بعد از آن او عکس آلت مردانه‌اش را از موبایلش نشانم داد و باز هم یکی دیگر از آن لبخندهای کریه را دیدم. سرش داد زدم «نه» و او از تاکسی پیاده شد و آرام دور شد انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده بود ... در اتوبوس شبانه VIP از اصفهان به شیراز نشسته بودم. برای خودم دو بلیط خریدم که راحت‌تر باشم. اما ظاهراً فکر این را نکرده بودم که مرد پشت سرم ممکن است انگشت‌های کثیفش رو دزدکی به سمت من بیاورد تا آرنجم را لمس کند. من ابتدا مطمئن نبودم چون وقتی نگاه کردم چیزی ندیدم. ولی دوباره اتفاق افتاد. این بار خیلی آرام و زیر چشمی به آرنجم نگاه کردم و انگشتانش رو دیدم که بازویم را لمس می‌کردند. از جا پریدم و بلند به او گفتم نه! اوکی نیست! مرد شانه‌هایش را بالا انداخت! (*) - متن کامل در پانویس)

موارد بالا جملگی قرائنی از انحرافات جنسی بیمار گونه ای است که در حد فاصل لمس ارضائی خیابانی (فرا تریزم - Frotteurism) تا تماشاگری جنسی (اسکوپوفیلیا - Scopophilia) و اطفاء شهوت از طریق نگاه سکسی (وایوریزم - Voyeurism) مبتلایان را به تشفی خاطر می‌رساند.

گسترده‌گی چنین رفتارهایی در ایران موید تَفَفُّوْ و تَعَعُّوْ جماعتی از مردان در ایران است که پیش‌تر از ایشان تحت عنوان «بی‌نویان» نام برده که با توسل به آزارخواهی جنسی (سادمازوخیزم - Sadomasochism) و از طریق خشونت‌های هیستریک کلامی و فیزیکی و یا به شیوه نشان دادن آلت تناسلی خود به جنس مخالف (خودنمایی جنسی یا اکزی‌بیشنیزم - Exhibitionism) و یا با آزارگری جنسی (Sexual Sadism) تقاص‌شان را از ناتوانی شخصیتی و عجزشان در ایجاد رابطه عاطفی با جنس مخالف را بدین طریق تحصیل و استقصاء می‌نمایند. (1)

– یک تجربه شخصی!

بالغ بر 8 سال پیش که چت روم‌های اینترنتی تازه میان کاربران فارسی زبان رائج شده بود و در حالی که مشغول کار با کامپیوتر بودم ناگافل یک کاربر با شناسه زنانه برایم در چت روم اقدام به ارسال «سلام» کرد. در پاسخ به سلام ایشان بدون مقدمه و بلافاصله و با صریح‌ترین شکل ممکن و با ادبیاتی خیابانی بدین منوال که «منو می ... نی؟!» پیشنهاد سکس داد!

اینجانب نیز بلافاصله به پیشنهاد ایشان پاسخ منفی دادم و وقتی جویای چرائی آن شد پاسخ دادم:

چون شما «زن» نیستید!

کاربر مزبور در حالی که تظاهر به عصبانیت می‌کرد با همان بی‌پروائی گفت:

می‌خواهی برای اثبات زن بودنم فتوکی ... را برای ارسال کنم! در پاسخ مجدد به ایشان تاکید کردم شما زن نیستید! و وقتی تاکید من را دید پرسید از کجا مطمئنی من زن نیستم؟! و در پاسخ خدمت‌شان معروض داشتم:

ببین عزیز دل برادر(!) «شاید» نخورده باشیم نان گندم اما به کثرت دیده ایم در دست مردم! واقعیت آن است که فاحشه‌ترین زنان و فاسقه‌ترین اُنات هورنیک نیز در برخورد اولیه با یک مرد هرگز از چنین ادبیاتی استفاده نمی‌کنند و سعی در ناز فروشی و غمزه‌فرمائی بمنظور بُردن دل محبوب می‌فرمایند نه آنکه مانند جنابعالی ناشیگرانه خود را لو دهند!

در پاسخ نهایتاً مُقَرَّر آمد و اعتراف به «مرد بودن» کرد و خود را متاهل و برخوردار از دو فرزند نیز معرفی کرد که در لندن اقامت دارد اما علی‌رغم این بشدت «هایپر سکشوال» بوده و چشم طمع به زنان دارد.

بیرون از دواعی فرد مزبور واقعیت آن است که مشارالیه با چنان رویکردی در «چت روم» عجز خود از ایجاد رابطه معقول و عاطفی با

جنس مخالف را از طریق «همزاد پنداری» با جنس مخالف استتار می کرد و بدین طریق میل و نیل و توقع خود از زن و برخورد بی تقید و آغوش گشایانه زنان در سکس با مردان را خیال پردازانه «نقش بازی» می کرد.

ایشان می‌شآنی اند که نه تقید و خویشنداری و اخلاقمندی دینی دارند و نه از توان و استعداد ایجاد رابطه عاطفی با زنان برخوردارند. لذا توقع جنسی‌شان از «زن» بی محابا و بی وقفه و بلا درنگ رفتن به سراغ اصل مطلب (سکس) است.

هر چند نمی توان و نباید این واقعیت را کتمان کرد که مردان برخلاف زنان می توانند بدون برخورداری از رابطه عاطفی با زنان هم بستر شوند و از ایشان کامجویی بَرَند. به همین اعتبار است که مردان می توانند برای مرتفع کردن نیاز جنسی‌شان بدون نیاز به شناختی قبلی یا رابطه ای عاطفی در فاحشه خانه ها شریک جنسی خود را بسترورزی کنند. در حالی که زنان برخلاف مردان ابتدا باید برخوردار از شوقی در جنس مخالف شده و بعد از ایجاد رابطه عاطفی با ایشان هم بستر شده و از این هم بستری لذت ببرند.

در ایام تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد فرصت آن را داشتم که نزد دانشجویان هم دوره با دختر خانمی بغایت زیبا و در عین حال شیطان هم تحصیل باشم. ایشان که وقوف کامل بر زیبایی خود داشت متاسفانه از آن جمال خدادادی نهایت سوء استفاده را جهت دلبری و به دام انداختن و به رقابت انداختن دلدادگان خود می کرد.

از قضا یک بار نیز اقبال خود را با شیوه ای لوندانه و در عین حال مَبْتَدِیانه به بهانه «تحقیق مشترک درسی» با اینجانب آزمود که تلخ کامانه وقتی پاسخ اینجانب را شنید بشدت برآشفته. علت انزجار آن علیا مخدره از آنجا ناشی می شد که در پاسخ به ایشان معروض داشتم:

اینجانب برای همکاری با بانوان دو شرط دارم. شرط نخست آنکه بانوئی که قرار است با ایشان همکاری کنم باید زیبا باشد. که علی الظاهر شما بغایت زیبا هستید (تا اینجای کار گل از گل آن علیا مخدره شکفت!) شرط دوم نیز آن است که برای همکاری با آن بانوی زیبا ابتداً باید با ایشان هم بستر شوم و بعد از آن است که می توانم «ریلکس» در خدمت ایشان قرار بگیرم!

قطعاً واکنش آن علیا مخدره بشدت پرخاشگرانه بود و با عصبانیت توام با تشنج ضمن آنکه اینجانب را بی شعور خطاب کرد گفت: یعنی از نظر شما همه چیز به سکس ختم می شه؟ که در پاسخ معروض داشتم:

اولاً آنچه که شما بی شعوری می دانید من صداقت می دانم. ثانیاً

اینکه - خیر! از نظر ما آقایان همه چیز به سکس ختم نمی شود بلکه با سکس شروع می شود! یعنی آنچه که شما در آخر می جوئید ما آقایان در ابتدا جویای آنیم و بعد از مرتفع کردن آن است که با دیدی بازتر و راحت تر می توانیم در خدمت تان باشیم!

هر چند پاسخ اینجانب برای آن علیا مخدره ناخوشآیند بود اما آن پاسخ ناظر بر واقعیتی عریان و در صورت لحاظ انصاف، آکنده از صداقت بود مبنی بر چیستی و چگونگی کاربرد متفاوت سکس نزد آقایان و بانوان! (2)

علی ایحال با تطفن به توانائی سکس بدون عاطفه نزد مردان، فاحشه خانه ها را بعضاً می توان کانون رجوع ذکوران عَذَب و ناتوانی دانست که چنان مردانی را میزبانی می کنند تا در برزخ لاقیدی به مناسبات اخلاقی و دین ورزانه و بی توانی در یابش شریک جنسی و ناتوانی در ایجاد رابطه کلامی و عاطفی با زنان بتوانند تخلیه خلجانات و هیجانات هورنیک شان را مکانت کنند.

اما و رغم توانائی مردان در همبستری بدون رابطه عاطفی با زنان، گریزی از این واقعیت نیز نباید داشت که مردان نیز موظفند تا نیاز عاطفی زنان در زوج یابی و حق مشروع ایشان در همبستری توأم با دلبستگی با مرد مورد علاقه شان را برسمیت بشناسند.

طبعاً در این میان تکلیف آن دسته از جوانان ایرانی که نه تقید به اخلاق مومنانه دارند و نه از توان ایجاد رابطه عاطفی با جنس مخالف برخوردارند و نه فاحشه خانه های سهل الوصول با فورمت غربی را دسترس اند! چنین جوانانی لاجرم و به تدریج مٌبدل به روان پریشانی خشونت ورز خواهند شد که یا مانند آن جوان 17 ساله در ورامین نیاز جنسی اش را با تجاوز و قتل «ستایش شش ساله و افغانستانی» مرتفع می کند و یا مانند آن خل مشنگان به آن توریست تایلندی بند کرده و هالو منشانه و پخمه روشانه کلمه «سکس» را برای کسب وصال یار تایپ می فرمایند!

این بندگان خدا که دین و ایمان قرص و محکمی ندارند تا پارساکیشانه بتوانند منویات جنسی خود را مدیریت و لگام کنند؛ کاش لااقل بی دین و ایمانی قاعده مند را می آموختند و یک نفر بانی عمل خیر می شد و با تمهید یا تاسیس کانون یا موسسه ای ضمن نهادمند کردن و تجمیع این کُلنی بی نوایان ایشان را از آموزش چگونگی ارتباط با جنس مخالف و چگونگی ایجاد رابطه عاطفی با زنان برخوردار می کرد!

لااقل آداب لاسیدن را به این مفلوکان و مفلسان و مستمندان جنسی آموزش دهید تا اسباب شرمندگی ایرانیان و به باد دادن افتخار و

اعتبار میهمان نوازی تاریخی و مثال زدنی شان در مقابل توریست های خارجی را مهیا نفرمایند.

حکایت ایشان قرینه ماجرای آن بیوه تارک الدیاری است که سالها در کلبه تنهایی اش بیرون از شهر می زیست و شبی در تنگنای مجامعت، آغوش مردانه ای را هوس کرد و دست بر قضا یک مهندس کشاورزی در مسیر ماموریت و سرکشی به روستاهای تابعه شبانگاه به کلبه آن علیا مخدره پناه برد و صاحبخانه در بهجت برآورده شدن حاجت، گشاده رویانه پذیرای میهمان شد و اطعمه اش داد و اشربه اش خوراند و طنازی اش کرد و بکفایت غمزه فروخت و در تمام شب مهندس داستان در مقام یک «مهندس کشاورزی» ثناگوی میزبان بود و دست آخر نیز میزبان در گمان «فرصت وصال» بستر خواب آن مائده خدا خواسته را جوف خود انداخت و بی هیچ اتفاقی صبح شد!

بامدادان که میزبان برای مهندس سفره چاشت را در ایوان کلبه گسترده؛ مهندس با رویت یک مرغ در معیت 30 خروس در حیات منزل متحیر ماند و پرسید این چه حکایت است که بقاعده مردم یک خروس را همراه 30 مرغ می کنند و اینجا برخلاف آن است؟!

میزبان ناکام مانده نیز به شیطننت پاسخ داد:
خیر آقای مهندس! از این میان تنها یکی خروس است و الباقی مهندس کشاورزی اند!!!

والسلام!

(با پوزش از جمیع مهندسان کشاورزی و تصریح بر آنکه در مثل مناقشه جاز نیست!)

1- نگاه کنید به سه مقاله:

«گلابی ها» و «بینوایان» و «زندگی زن و دیگر هیچ»

2- نگاه کنید به مقاله «زنان متجاوز»

* - متن کامل ماجرای سفر دختر تایلندی به ایران:
العربیة - یک دختر تایلندی که برای گردشگری به ایران سفر کرده، از تجربه «آزار جنسی» در این کشور نوشته است.
این دختر تایلندی که خود را با نام «کیت» معرفی کرده، نوشته است: «من دختری بیست و چند ساله هستم که امروز روز هشتم سفرم در ایران است. سفری که قرار است چند روز دیگر هم ادامه داشته باشد. من سفرم را از تهران و بعد به کاشان و اصفهان شروع کردم و اکنون در

مسیر شیراز هستم. متاسفانه در این یک هفته چندین بار تجربه‌های وحشتناکی داشتم که در تمام آن‌ها مردانی مرا بصورت آشکار یا ناآشکار آزار دادند که بطور خلاصه می‌گویم.

او سپس، تجربه‌های خود از آزار جنسی در این را، به صورت منطقه‌ای تقسیم کرده است. کیت، درباره تجربه‌اش در تهران نوشته است: شب اول با یک توریست مرد سوئیسی در محل اقامتم آشنا شدم. وقتی که با هم وارد مترو شدیم، حس کردم کسی انگشتش را به پشت من می‌زند. مترو چندان شلوغ نبود و من سعی کردم فاصله بگیرم. البته هنوز مطمئن نیستم که از عمد بود یا تصادفی چون سرعت قطار مدام کم و زیاد می‌شد.

او افزوده است: اتفاق بعدی عصر روز بعد بود که تنها به دربند رفته بودم. موقع برگشت دنبال تاکسی می‌گشتم به سمت تجریش. متاسفانه تاکسی‌ای که شماره تلفنش را داشتم نمی‌توانست انگلیسی صحبت کند. مردی را در خیابان دیدم و از او خواستم پشت تلفن به راننده بگوید من کجا هستم. او چیزی به فارسی گفت و تلفن را قطع کرد و دوستانه به من گفت که من را پیش راننده می‌برد. و من هم بشکل احمقانه‌ای حرفش را باور و به او اعتماد کردم و بر صندلی جلوی ماشین نشستم.

او ادامه داده است: بعد از مدت کوتاهی شروع کرد به من عزیزم گفتن و قصد داشت دستش رو روی پای من بگذارد که من با اصرار گفتم نه و سرش داد زدم. ماشین در حرکت بود و او نمی‌گذاشت پیاده شوم. وقتی در ترافیک متوقف شد در را باز کردم که پیاده شوم، اما عصبانی شد و بزور دست من را گرفت و می‌خواست بین دوپایش بگذارد. سپس یکی از ترسناک‌ترین لبحندها را به من زد. هرجور بود از ماشین پیاده شدم و البته هنوز جای کبودی‌ها رو بازوی چپم وجود دارد.

به نوشته این دختر تایلندی، اتفاق سوم در متروی تهران بود که من دنبال مسیر قطارها می‌گشتم که مردی به سرعت به سمت من آمد و باسنم را در دست گرفت و سریعاً در بین جمعین ناپدید شد.

او نوشته است: اتفاق چهارم وقتی می‌خواستم از میدان آزادی به برج میلاد تاکسی بگیرم بود. وقتی که با راننده راجع به قیمت چانه می‌زدم، راننده‌ای دیگر آمد و ساک من را برداشت و گفت من را به مقصد می‌برد. من هم دنبال ساکم راه افتادم. مرد اول خیلی عصبانی شد و به سمت مرد اول آمد و با هم شروع کردند به داد و بیداد و دعوا کردن.

من ساکم را برداشتم و از ماشین پیاده شدم و از هر دوی آن‌ها فاصله گرفتم. رهگذری دیگر به من گفت که باید تاکسی از آژانس یا تاکسیرانی رسمی بگیرم که خیلی هم از آنجا دور نیست و من را به

سمت آژانس می‌برد. من خیلی از لطفش خوشحال و ممنون بودم تا اینکه دیدم او هم با من سوار تاکسی شد و کنار من نشست! من هرچه گفتم نه کسی گوشش بدهکار نبود! آن مرد عکسهایی که روی مایلش از ساحل و دریا و بطریهای ویسکی و وودکا داشت به من نشان می‌داد و به من و خودش اشاره می‌کرد. من سرم را [به علامت نه] تکان دادم.

او ادامه داده است: بعد از مدتی او روی گوشه‌اش نوشت سکس و به من نشان داد. من گفتم نه و بعد از تمام آن اتفاقات سه روز گذشته حس می‌کردم این دیگر آخر دنیاست. مرد کلمه سکس را پاک کرد و نوشت عشق. من چیزی نگفتم و سرم را به سمت دیگر برگرداندم. بعد از آن او عکس آلت مردانه‌اش را از مایلش نشانم داد و باز هم یکی دیگر از آن لبخندهای کریه را دیدم. سرش داد زدم نه و او از تاکسی پیاده شد و آرام دور شد انگار که هیچ اتفاقی نیافتاده بود.

این دختر تایلندی که برای گردشگری به ایران رفته، سپس تجربه خود را در شهر اصفهان می‌نویسد: بعدازظهر روز ششم پشت قصر چهل ستون قدم می‌زدم. یک مرد از پشت سر به سمت من آمد و به سرعت و با خشونت راه من را سد کرد. سپس دست انداخت و باسنم رو گرفت. من با تمام توان جیغ کشیدم. مرد [به خیابان] فرار کرد و به سمت ماشینش رفت. دنبالش دویدم و از شماره پلاکش عکس گرفتم.

او ادامه داده است: به داخل چهل ستون برگشتم و درحالی‌که بشدت ترسیده بودم و حالت تهوع داشتم کمی نشستم. از شدت گریه و اشک می‌لرزیدم تا اینکه بالاخره خودم را جمع کردم و بعد از پرسیدن از مردم به ایستگاه پلیس در میدان امام رفتم و ماجرا را برایشان تعریف کردم. عکس پلاک را هم نشان دادم.

او افزوده است: ابتدا گفتند که چون جمعه است نمی‌توانم پرونده‌ای باز کنم و اگر حتی می‌توانستم هم باید به ایستگاه پلیس دیگری که در حوزه کاری مربوطه است بروم. گفتم فردا صبح زود از اصفهان می‌روم و برایشان اتفاقات دیگری که این چند روز پیش آمده بود تعریف کردم. هردو مامور پلیس بخوبی انگلیسی صحبت می‌کردند و به نظر آدمهای فهمیده‌ای آمدند. جزییات ماجرا را کامل گوش کردند و قول دادند که برای من پرونده‌ای باز خواهند کرد و پیگیر کار خواهند بود. البته من هنوز شک دارم که واقعا [در غیاب من] کاری انجام بدهند ولی به هر حال من آنچه در توانم بود انجام دادم. روز هفتم سفر در ورزنه بودم. همه چیز خوب بود. واقعا همه چیز شگفت‌انگیز بود.

این دختر تایلندی ادامه داده است: الان در اتوبوس شبانه VIP از اصفهان به شیراز نشسته‌ام. برای خودم دو بلیط خریدم که راحت‌تر باشم. اما ظاهراً فکر این را نکرده بودم که مرد پشت سرم ممکن است

انگشت‌های کثیفش رو دزدکی به سمت من بیاورد تا آرنجم را لمس کند. من ابتدا مطمئن نبودم چون وقتی نگاه کردم چیزی ندیدم. ولی دوباره اتفاق افتاد. این بار خیلی آرام و زیر چشمی به آرنجم نگاه کردم و انگشتانش رو دیدم که بازویم را لمس می‌کردند. از جا پریدم و بلند به او گفتم نه! اوکی نیست! مرد شانه‌هایش را بالا انداخت.

او نوشته است: من از مترجم گوگل استفاده کردم و نوشتم «مرد پشت سرم به من دست زد» و به مردی که [در ردیف دیگر] هنوز بیدار بود نشان دادم. به آن مرد اول اشاره کرد و پرسید که آیا او بود؟ سرم را به نشان تایید تکان دادم. اما او هم شانه‌هایش را بالا انداخت و به مرد دیگری که خواب بود اشاره کرد. مطمئن نیستم آیا منظورش این بود که من هم باید بخوابم یا اینکه کسی که اینکار را کرده است مردی بود که خواب است.

او افزوده است: این اتفاقات واقعا زشت و تکان دهنده‌اند و من خیلی ناراحتم که چرا در چنین کشور زیبایی که اینقدر داستانهای محشر راجع به آن شنیده‌ام، این همه مردان ترسناک آزادانه در خیابان‌ها راه می‌روند و به توریستهای زن دست درازی می‌کنند. البته به من گفتند که این اتفاقات هرگز برای زنان ایران رخ نمی‌دهد.

کیت، مطلب خود را این‌گونه پایان داده است: در هتل یا خانه افرادی که میزبانم بودند اتفاقاتی که برایم افتاده بود را تعریف کردم. جوابهایی که گرفتم از این قرار است:

۱- این اتفاقات واقعا نادر است و هیچ وقت برای دختران ایرانی اتفاق نمی‌افتد. فقط یک صاحب هتل در تهران به من گفت که این اتفاقات برای زنان ایرانی هم رایج است.

۲- آیا در شب اتفاق افتاد؟

۳- شاید بخاطر این بوده که دختر شرقی (تایلندی) هستی بوده. اما من دختری آلمانی هم دیدم و که سه بار این اتفاقات در تهران برایش پیش آمده بود. یکی از آن اتفاقات خیلی هم جدی و وحشتناک بود. من شماره تماس اون دختر را هم دارم اگر کسی بخواهد ماجرایش را بداند.

۴- احتمالا به خاطر شهرت کشور شماست.

او تاکید کرده است: راستش بعد از تمام این ماجراها، من از سفر نتوانستم لذت چندانی ببرم. حتی دیگر نتوانستم به مردمی که می‌خواستند به من کمک و لطف کنند اعتماد کنم. دیگر نمی‌توانم بفهمم چه کسی قصد خوب دارد و چه کسی قصد بد. متاسفانه می‌خواهم مدت سفرم در ایران را کوتاه کنم و به زودی برگردم. این ماجراها را به این دلیل برایتان گفتم هم چون در سینه‌ام سنگینی می‌کرد و هم برای

افزایش آگاهی مردم نسبت به این مشکلات. بخصوص برای دخترانی که قصد دارند به تنهایی به ایران سفر کنند. اصلا قصدم این نیست که مردم ایران را در قالب کلیشه‌ای منفی قرار بدهم. من آدم‌های خیلی خوبی هم اینجا دیدم. اما این اتفاقاتی که برای من افتاد واقعا غیرقابل قبول و ناراحت کننده است چرا که این مردها آزادانه در خیابان راه می‌روند و همان هوایی را که من نفس می‌کشم تنفس می‌کنند.